

است؛ اما او قافی که در دست دولت است، او در مورد این گذرن معتقد است: «اینجا بخشی از راه ری است، او به خوبی به یاد دارد که این عمارت از قدیم به «تالار حاج رمضان» معروف بوده و صاحب این طور رسم بود که افراد ثروتمند برای خودشان خانه های زیبا می ساختند. حاج رمضان هم این ساختمن را برای تفریح خودش در باعث ساخت.» توضیح می دهد: «در بستر همین خیابان تالار، قبل ایک رودخانه جاری بود و همه این قسمت ها پر بود از باغ، حاج رمضان مالک بخشی از باغ های ضلع شمالی رودخانه بود و تالارش را هم در باغ هایش بنا کرد. باغ های بزرگ انگور و بادام بود و هیچ ساختمن دیگری اینجا نبود؛ اما کم کم باع ها فروخته و به خانه های مسکونی تبدیل شد.» سید یدالله میرابی که به گفته خودش دومین کسی بود که یک قواوه از باغ های ضلع جنوبی رودخانه را در سال ۱۳۵۷ خرید و خانه اش را آنچه بنا کرد، آنقدر در این محله قدیمی است که طیavan رودخانه خشک شده را هم به خاطر دارد: «یک شب خوابیده بودیم که دیدیم کسی با مشت محکم به در می کوید، با ترس بینادر شدیم و دیدیم داد می زندند که «ایندر شوید بیاید بیرون». همه بیرون آمدیم و دیدیم سیل آمده و درست روی مسیر قبلی رود که حالا کوچه شده آب جاری شده و خساراتی هم به بار آورده است.»

او هم مثل سایر اهالی محله‌های قدیمی از دوستی و همدلی اهالی می‌گوید: «اینجا همه از حال هم خبردارند. من خودم راننده تاکسی بودم به همه اهالی هم سفارش کرده بودم که هر کار داشتند از بیماری گرفته تا فارغ شدن زنان محله... یا هر کار دیگری، هر ساعتی از شب یا روز که بود، در خانه ما را بینند. با تأکید می‌گوید که برای پولش نبود؛ چون آن موقع کرایه تاکسی خیلی کم بود؛ کرایه برای دو نفر ۵ زار بود و کرایه ۳ نفر می‌شد یک قران. ۴ نفر هم می‌شد ۱۵ زار». ادامه می‌دهد: «هر چند پول برای ما ارزش داشت. در آمد یک روز صحیح تا شب من ۷۵ تومان بود؛ اما همه در محله به داد هم می‌رسیدیم و هر کسی هر کاری می‌توانست برای همسایه‌اش انجام دهد».



شیخ دارد.

رودخانه بی خروش
برای یکی از قدیمی ترین اهالی این گذر است. او
گوید: «این ساختمان هم متعلق به دولت است و
کسی آن را خریده معلوم نیست اوضاع چطور
ست؟ ۱۲ سالی هم هست که اینجا را خریده‌اند ولی
هم، تو اندی بازارسازی کنند. تقریباً همه شود گفت او افقار

بگیرد مسئولیتش با او است.

توضیح می دهد که راه پله طبقه بالا از وسط کوچه بوده. بعد از کوچه کشی مجبور شدند پلهای فلزی را از داخل حیاط کار بگذارند. نمای تالار حاج رمضان حالا با کستور برق و گازی که از کوچه هم معلوم است؛ تغیر پیدا کرده. می گویند این ساختمان کوچک یک در دیگر هم به کوچه بیزدی «مالک و ساکن فعلی تالار می گوید که هر گونه تخریب و تغییر در خانه ای که خربزه جرم است و در سند قید شده که اگر تخریب، صورت آن در سند ۱۱۲ متر نوشته شده است و او از روی همان سند می گوید که شهرت حاج رمضان «طالبی» بوده است.



برایم
بهار
ران و
بروع
در ده
رات ت
رندا». اساف
بیات های
مد.»
خش است
و به بايد
اده از های
ادند، ش را
بیم و
نوبید:

«خیلی سال است که دیگر چوب ها در کرج درست می شود. آنچه به راحتی با دستگاه برش می دهنند. اگر بخواهیم اینجا درست کنیم خیلی زمان می برد و با دست نمی شود؛ سخت است.

به نظر می رسد که با وجود انواع صافی های پلاستیکی و فلزی که این روزها با سرعت بالا در کارخانه ها تولید می شود، باتسک از بین رفتن این شغل مدت هاست که به صد از آمده؛ اما حاج اکبر همچنان دوست دارد شغلش را ادامه دهد: «از اول دنبال کار دیگری نرفتم».

او که متولد ۱۳۱۹ است. از کودکی در کنار پدر و پدر بزرگش به این کار مشغول بوده است.

در مغازه ای که سه نسل خانواده دیاغ زاده؛ پدرش «صغر» و پدر بزرگش «حاج حسین» و «حالا» علی اکبر دیاغ زاده در آن کاسپی کرده اند، شغل موروثی شان را حفظ می کند و میلی به تغیر ندارد. هر چند خودش می گوید که فرزندانش جای دیگری کاسپی می کنند و به نظر می رسد نسل بعدی این خانواده تمایلی به ادامه این کار ندارد.

میان این همه پویایی بازار، الکهای ۱۰ و ۱۵ هزار تومانی که بر دیوار مغازه آویزان اند و قرار است تا آمدن بهار همان جای مانند...

نو محروم مانده است.
اوستای الک ساز که سرشن خلوت است، برایم
تو پیش می دهد: «ما فعلاً فروش نداریم تا بهار، بهار
که بشود، وقتی درخت ها بار بدهند و کشاورزان و
باغداران محصولات را بچینند، کار ما هم شروع
می شود؛ باغدارها یا عمده فروش ها یا کسانی که در
زای دریافت حقوق، کار پاک کردن محصولات را
در خانه انجام می دهند، می آیند و الک می خرند.»
و توضیح می دهد که الک ها از قدمی برای صاف
کردن جبویات استفاده می شوند: «آشغال جبویات
ین طوری خیلی راحت تر جدا می شد. خیلی چیز های
دیگر هم هست، حتی خاک راهم الک می کنند.»
لکه های دست ساز آویزان بر دیوار از دو بخش
درست شده است؛ قسمت چوبی آن که سال ها است
در شهرهای دیگر و با دستگاه درست می شود و به
فزوین فرسنده می شود و بخش توری آن که باید
روی قسمت چوبی نصب شود. حاج اکبر دباغ زاده از
خطاطران مهم نوجوانی اش، زمانی که تمام کارهای
ساخت الک ها را خودشان در خانه انجام می دادند،
ین طور می گوید: «قدیم جور دیگری بود، چوپش را
خودمان با دست درست می کردیم و میخ می زدیم و
خیلی سخت بود.» او بایش از ۷۰ سال سن می گوید:

تالار بیشکوه

از فلکه تهران قدیم به سمت جنوب خارج می‌شوم و طبق نشانی وارد اولین کوچه سمت راست می‌شوم. همان ابتدای کوچه نوشته است: «خیابان  تالار»

این خیابان، کوچه‌ای بلند؛ اما پر از پیچ‌های ملایم است که پیچ و خم زیاد آن در پیشتر قسمت‌های کوچه باعث می‌شود پیشتر از ۱۰۰ متر جلوتر را نبینی. هنوز اذان ظهر را نگفته‌اند و در این ظهر گاه ماه رمضان، کوچه تالار پر از جنب

و جوش و زندگی است. اواسط کوچه، چند مغازه در کنار هم فرار دارند که فروشنده‌گان همه آن‌ها خانم هستند.
بچه‌ها و خانم‌ها، با آرامش در کوچه قدم می‌زنند و به نظر می‌رسد ترکیب اهالی

این قسمت از شهر، بیشتر مهاجرانی است که از روستاهای اطراف در این محل ساکن شده اند.

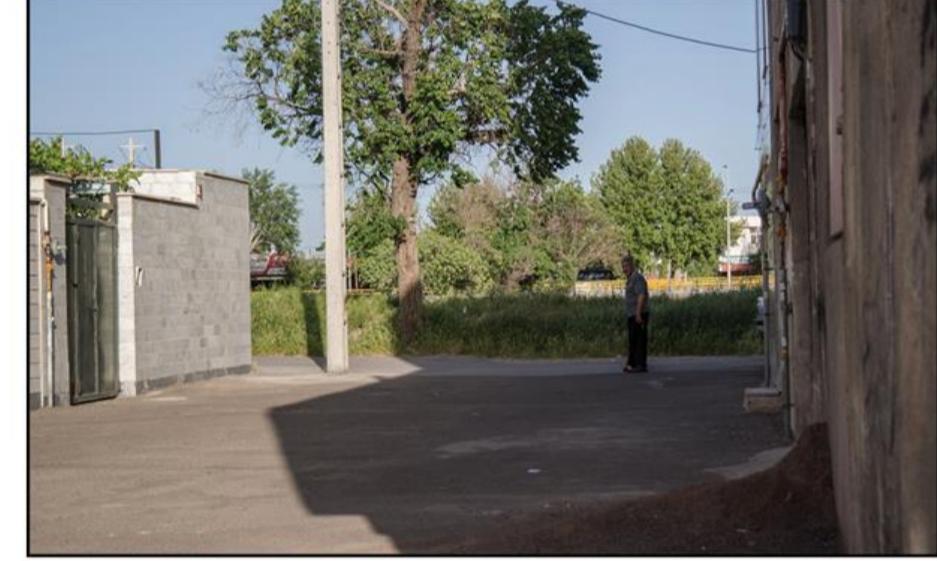
آفتاب کشہ می گویند، ایستاده و نشسته، به صحبت مشغول اند. کوچه‌هایی از دو سمت این خیابان به شمال و جنوب منشعب می‌شود. کوچه‌های شمالی به خیابان تهران قدیم راه دارد و در انتهای بیشتر کوچه‌های رو به جنوب هنوز درختان

بلند باقی مانده از باگستان و سبزه های بلند سبز رنگ به چشم می خورد.
با آنکه بیشتر اهالی این قسمت را بخشی از محله «راه ری» می دانند؛ اما روی درب بزرگ مسجد این گذر نوشته شده: «پایگاه بسیج محله قalar» با این حال بیشتر اهالی یادشان هست که اینجا بااغ بوده و در کمتر از ۵۰ سال کم خانه هایی ساخته شده و به مرور شکل یک محله را به خودش گرفته است.

کلہو سے

الار حاج رمضان

ن در میانه این کوچه بلند، درست روبه روی جد «سجادیه»، در منزل سابق حاج رمضان را نم.



باغ زاده از قرابت سیم و چوب روایت می کند؛

روزگار الک فروشی در بازار قدیم

در شلوغی بازار سنتی، بین فریاد باربرها و فروش‌های علاف بازار، یک مغازه هست که سراغی از او گرفته نمی‌شود. در کنچ یکی از فرعی‌های پر رفت و آمد که درست مقابل «دهنه دیمچ» یا به قول قدیمی ترها «ذنه دیمه» قرار دارد، جا خوش کرده؛ اما در غرب سنجکی گرفتار است. تبعاء الک‌ها در سایه‌های مختلف روی دهار

یک آناتوک خیلی کوچک در انتهای مغازه دیده
می شود که پنجه را رو به مغازه دارد و صاحب
مازه می تواند آنجا استراحت کند و یا از تلویزیون
کوچکش چیزی تماشا کند؛ اما مقابله و روودی
مازه اش ایستاده و رفت و آمد ها را تماشا می کند.
این روزها که بازار سنتی هزار ساله شهر از هر زمانی
شلوغ تر است و بازندیش شدن به عید نوروز،
کاسپی ها از همیشه بیشتر رونق دارد؛ اما آنکه فروشی
دباغ زاده سوت و کور است.
میان آدم هایی که از کنارش بی تفاوت می گذرند و
با عجله به سراغ خربدهای شب عید شان می روند،
آنکه در حیله ای، ده، افتداده و از شے، آیندین سال